

مدتی است به دلایلی که در ادامه این نوشته از آن سخن خواهیم گفت، یک حرکت هماهنگ داخلی و خارجی در پوشش نقدهای راهبردی و با ادعای خیرخواهی برای ملت و کشور، علیه برنامه منطقه‌ای ایران آغاز شده است. این نوشته کوششی است برای درک و تبیین منطق استراتژیک برنامه منطقه‌ای ایران از خلال نقد رویکردی که تلاش می‌کند بی‌آنکه درک درستی از این برنامه داشته باشد، سخنان آمریکا و اسرائیل علیه آن را بومی‌سازی کرده و در محیط داخلی ایران منتشر کند.

قبل از هر چیز اجازه بدهید رئوس مطالب و استدلال‌های مطرح در این پروژه جدید فضاسازی و عملیات روانی را مرور کنیم.

۱- ادعا می‌شود قبل از هر چیز برنامه منطقه‌ای ایران شکست خورده و بی‌دستآورد (یا کم‌دستآورد) است.

۲- این طیف سعی دارد هزینه‌های سیاسی، انسانی، اقتصادی و امنیتی این برنامه را بسیار گزاف جلوه داده و استدلال کند این برنامه ارزش هزینه‌ای را که برای آن داده شده نداشته است.

۳- این پروژه تلاش می‌کند اینگونه القا کند که مشکلات اقتصادی امروز ایران ناشی از خروج آمریکا از برجام و بازگشت تحریم‌هاست و علت اصلی بازگشت تحریم‌ها نیز برنامه منطقه‌ای و موشکی ایران است، لذا این برنامه‌ها بدون اینکه دستآورد خاصی داشته باشد، به فلاکت اقتصادی در ایران نیز انجامیده است.

۴- این جریان اینگونه القا می‌کند که برنامه منطقه‌ای ایران و حضور ایران در کشورهایمانند عراق، سوریه و یمن نه خواست عموم ملت ایران، بلکه خواست یک جریان خاص در قدرت (نیروهای نظامی) است که منافعی در این کار دارند. به همین دلیل، دشمن برای توصیف این برنامه از واژه «ماجراجویی» استفاده می‌کند

۵- همچنین این طیف در تلاش است اینگونه القا کند که اگر برنامه منطقه‌ای ایران به همین شکل ادامه پیدا کند، ممکن است به بروز جنگ میان ایران با سعودی یا اسرائیل و حتی آمریکا بینجامد.

۶- جریان منتقد درصدد است اینگونه القا کند که متحدان منطقه‌ای ایران که ایران برای حفاظت از آنها هزینه‌های فراوانی داده- مانند سوریه و عراق- به ایران پشت کرده‌اند و در لحظات حساس مانند رویارویی ایران با آمریکا و اسرائیل یا اعمال تحریم‌ها، ایران را تنها خواهند گذاشت.

۷- این پروژه درصدد آن است که اینگونه القا کند که ایران در نهایت چاره‌ای جز وارد شدن به مذاکرات منطقه‌ای با آمریکا، سعودی و اسرائیل ندارد و نمی‌توان با منطق صرف نظامی مسائل منطقه را حل و فصل کرد. برای این منظور، تبلیغات دشمن بر این موضوع متمرکز است که باید مسؤولیت مسائل مرتبط با منطقه از نیروی قدس گرفته شده و به وزارت امور خارجه محول شود، و وزارت امور خارجه نیز باید توافقی همچون برجام درباره منطقه ایجاد کند. ضمن اینکه دشمن اینگونه القا می‌کند که اگر دستاوردهای منطقه‌ای ایران واقعی است، باید «تقد» شده و صرف حل مشکلات کشور پای میز مذاکره شود.

۸- و در نهایت، دشمن و دنباله‌های داخلی آن درصدد القای این موضوع هستند که ایران در نهایت باید با اسرائیل وارد مذاکره شده و به یک توافق دوطرفه برسد تا ریشه مسائل ایران حل‌وفصل شود.

■ **بسترها و زمینه‌های گفت‌وگوی عمومی درباره برنامه منطقه‌ای ایران**

قبل از آنکه به ارزیابی میزان قوت و ضعف این استدلال‌ها بپردازیم، باید دید بستر و زمینه‌ای که این سخنان در بطن آن بیان می‌شود چیست و این نوع نگاه خاص به برنامه منطقه‌ای ایران و ژئوپلیتیک مقاومت، از کدام سرچشمه‌های راهبردی تغذیه می‌کند و بر چه مقدماتی استوار است.

**یک-** لفاظی پس از شکست: قبل از هر چیز توجه به این نکته لازم است که تولید ادبیات در داخل کشور علیه برنامه منطقه‌ای ایران درست از هنگامی آغاز شد که آمریکایی‌ها حس کردند کار داعش در منطقه تمام است و ایران موفق شده دولت «بشار اسد» را نجات داده، داعش را از عراق و سوریه بیرون رانده و قدرت نظامی خود را تا مرزهای اسرائیل توسعه بدهد. در واقع از لحظه‌ای که دشمن احساس کرد ایران بازی بزرگ در منطقه را برده، پروژه بسیج افکار عمومی ایران علیه برنامه منطقه‌ای و ایجاد دوقطبی میان برنامه منطقه‌ای و اقتصاد آغاز شد. خروج از برجام دقیقاً به این دلیل از سوی ترامپ انجام شد که ترامپ تصور می‌کرد می‌تواند از طریق ایجاد فشار داخلی روی نظام، برجام را بزرگ‌تر کرده و به برنامه‌های منطقه‌ای و موشکی ایران تسری بدهد. همچنانکه اکنون نیز می‌بینیم روند عمومی تحولات پس از برجام این بوده که تحریم‌ها نه‌تنها کم نشود، بلکه به‌تدریج بر آن بیفزایند منتها این کار به گونه‌ای انجام شود که هم ایران تعهدات هسته‌ای خود را ترک نکند و هم پای میز مذاکره و امتیازدهی

# منطق بر نامه منطقه‌ای ایران

■ مهدی محمدی



است که طبعاً چاره و درمانی هم برای آن نمی‌توانند یافت. این را باید یکی از علل اصلی حملات به برنامه منطقه‌ای ایران بویژه از سوی غربگرایان داخلی دانست. واضح است که این مقدار محبوبیت یک سردار سپاه برای آنها به هیچ‌وجه قابل تحمل نیست و لذا همه توان و امکانات خود را به کار می‌گیرند تا به نوعی خود او و کارنامه‌اش را ملکوک کنند و از دامنه تاثیر و محبوبیتش، تا می‌توانند بکاهند. حملات ناگهانی و هیستریک به برنامه منطقه‌ای ایران به هیچ وجه با این محبوبیت درخشان و تبعاتی که می‌تواند در آینده سیاست ایران داشته باشد، بی‌ارتباط نیست.

**پنج-** چالش محرم‌انگی: در عین حال، پیداست که جریان معارض انقلاب اسلامی تلاش می‌کند محرم‌انگی بسیاری از مسائل درباره ابعاد برنامه منطقه‌ای ایران و حساسیت افشای اطلاعات درباره جزئیات آن را برای خود تبدیل به فرصت کند. به عنوان نمونه، این جریان به سادگی می‌تواند ادعا کند روسیه در سوریه ایران را تنها گذاشته اما برای نظام و دستگاه‌های مسؤول میسر نیست از جزئیات توافقات و همکاری‌های خود با روسیه بی‌آنکه دشمن از آن سوءاستفاده کند، سخنی بگویند. یا به عنوان یک نمونه دیگر، دشمن و همکاران داخلی آن می‌توانند پس از هر ادعای اسرائیل درباره حمله به مواضع ایران و مقاومت در سوریه و انتشار چند ویدئوی تاریک و مبهم در شبکه‌های اجتماعی که ادعا می‌شود مربوط به این حملات است، بلافاصله عوامانه و کولی‌وار کرده و ایران هم پاسخی نداده است. این جریان به لطف فضای بی‌در و پیکر و فاقد نظارت رسانه‌ای به سادگی می‌تواند دروغ‌های دشمن را با صدای بلند تکرار کرده و مثلاً مدعی شود در این حملات چند ده تن از نیروهای ایرانی به شهادت هم رسیده‌اند. باز اما در سوی مقابل دست‌ها بسته است و برای نظام میسر نیست که بگوید اساساً حمله‌ای بوده یا نه، اگر بوده در کجا بوده و چه تبعاتی داشته و از آن مهم‌تر، مقاومت پاسخی داده یا در تدارک پاسخی هست- و اگر هست- آن پاسخ چیست؟ طبیعتاً این کار آسانی است که توثیق‌های نتانیاهو و بیانیه‌های ارتش اسرائیل را به فارسی ترجمه کنند و فریاد و فغان راه بیندازند اما مقابلاً بسیار دشوار است که اطلاعات مرتبط با جزئیات رویارویی راهبردی ایران و اسرائیل در منطقه در رسانه‌ها بازگو شود بی‌آنکه برخی برنامه‌های بسیار حساس و مهم به خطر بیفتد.

**شش-** پروژه دوقطبی‌سازی جدید: و در نهایت اینکه اطلاعات فراوانی در دسترس است که نشان می‌دهد آمریکا مجدداً درصد پیاده‌سازی یک پروژه دوقطبی‌سازی جدید در ایران است و وجود یک جریان غربگرای همراه داخلی نیز آن را هر چه بیشتر ترغیب کرده که می‌تواند همان کاری را که با برنامه هسته‌ای ایران کرد، با برنامه منطقه‌ای هم بکند. شکل کلی کار، کم و بیش یکسان است. تحریم‌هایی اعمال می‌شود، این تحریم‌ها سهم بزرگی در مشکلات اقتصادی ندارد اما وقتی با ناکارآمدی دولت‌هایی که بر سرکارند ترکیب می‌شود، می‌تواند برای مقطعی اقتصاد را دچار چالش



که بسیاری از همین ادعاها درباره آن شده بود، عملاً به هیچ جا نرسید. اکنون دولت و اصلاح‌طلبان بر سر یک دوراهی هستند: یا باید بپذیرند سخت ناکارآمد بوده و حتی در اداره سیاست خارجی و دیپلماسی هم -که آن را مزیت منحصربفرد خود می‌دانستند- شکست خورده‌اند یا اینکه بهانه‌های بیابند و تقصیرها را گردن کس دیگری بیندازند. بویژه اصلاح‌طلبان در وضعیتی رقت‌بارتر قرار دارند، چرا که هم دولت روحانی آنها را عملاً پس زده و به آنها بی‌اعتنایی کرده، و هم به سبب حمایت از دولت ناکارآمد و شکست‌خورده روحانی، در میان طبقات اجتماعی حامی خود نیز بدنام و بی‌اعتبار شده‌اند. ادعاهاى گزاف درباره برنامه منطقه‌ای ایران با از بام افتادن تثت ناکارآمدی دولت غربگرا و رسوایی اصلاح‌طلبان حامی آن کاملاً هم‌زمان است و این آدمی را به اندیشه وامی‌دارد که دوباره برنامه‌ای در کار است تا به جای صداقت و مسؤولیت‌پذیری، با دوقطبی‌سازی و شرطی کردن جامعه، ناکارآمدی‌ها و بی‌صداقتی‌ها پوشانده شده، و با ضربه زدن به امنیت ملی کشور، راه و گریزی از وضع اسفبار فعلی که در آن بر سر ضرورت عبور از ناکارآمدی فعلی اجماع ملی حاصل شده، پیدا شود. بویژه اگر توجه کنیم که عموم اصلاح‌طلبان و برخی مقام‌های دولتی اساساً راهی جز مذاکره با آمریکا بلد نیستند و به جای فکر، خلاقیت، کار و تدبیر مرتباً در پی آندت‌ها وضعیت به نقطه‌ای برسد که نظام چاره‌ای جز مذاکره با آمریکا نداشته باشد، مساله قابل فهم‌تر هم می‌شود. نشانندن ایران پای میز مذاکره منطقه‌ای با آمریکا از دید اصلاح‌طلبان و بخش‌هایی از دولت، روشی بسیار بهتر و آسان‌تر برای کسب محبوبیت اجتماعی و گذر از وضعیت فعلی است تا اینکه بخواهند همت و خلاقیتی از خود به خرج بدهند و واقعا راه‌حلی برای مشکلات کشور پیدا کنند.

**چهار-** هراس از سردار: یک حقیقت دیگر را هم باید همین جا اضافه کرد. در تمامی نظرسنجی‌های داخلی و خارجی که مراکز مختلف با گرایش‌های گوناگون در یکی- دو سال گذشته انجام داده‌اند یک حقیقت سهمگین برای آمریکا و غربگرایان وجود دارد؛ آن هم این است که سردار قاسم سلیمانی فرمانده نیروی قدس سپاه و معمار و مدیر برنامه منطقه‌ای ایران، با فاصله قابل توجه محبوب‌ترین شخصیت از نظر جامعه ایرانی است. در حالی که در ماه‌های گذشته تقریباً از محبوبیت همه چهره‌های مورد پرسش در این نظرسنجی‌ها کاسته شده، سردار سلیمانی تنها کسی است که نمودار محبوبیت او سقوط نکرده و کماکان مورد محبت و عنایت مردم ایران است. کاملاً طبیعی است که این امر برای آمریکا، اسرائیل، سعودی و غربگرایان ایرانی تا حد دیوانه‌کننده‌ای سخت و ثقیل باشد. اینکه با وجود این همه سال تلاش برای کاشتن گزاره‌ها و مفاهیم غربگرایانه در ذهن و زبان جامعه ایرانی و با وجود برنامه‌ریزی وسیع طرف خارجی برای به کنترل درآوردن زیرساخت‌های سخت‌افزاری و نرم‌افزاری ارتباط و اندیشه افکار عمومی در ایران، یک سردار سپاه با رادیکال‌ترین مواضع ضدغربی در همه مسائل داخلی و خارجی، محبوب‌ترین شخصیت نزد مردم ایران است، حقیقتی بسیار تلخ برای لیبرال‌های آمریک‌گرا در ایران

کند. اینجاست که آمریکا وارد می‌شود و با همراهی غربگرایان داخلی و مباران سنگین تبلیغاتی- که عموماً با یک انتخابات همراه است- این آدرس را به افکار عمومی تزریق می‌کند که ریشه مشکلات اقتصادی، یکی از برنامه‌های امنیت ملی ایران است. دیروز آنچه هدف گرفته شد، برنامه هسته‌ای بود و امروز برنامه موشکی و منطقه‌ای هدف اصلی است. به مردم ایران گفته می‌شود- و برخی داخلی‌ها این را با صدایی بلندتر از صدای دشمن می‌گویند- اگر می‌خواهند زندگی و معیشت آنها حفظ شود چاره فقط یک چیز است و آن اینکه این برنامه تعطیل- یا آنچنان که غربی‌ها می‌خواهند تعدیل- شود. فرض آمریکا این است که اگر این پروژه دوقطبی‌سازی به اندازه کافی با دقت پیاده‌سازی شود، جامعه ایران در دوقطبی میان اقتصاد و برنامه‌های امنیت ملی حتماً جانب اقتصاد را خواهد گرفت و نظام تحت فشار افکار عمومی ناچار می‌شود در حوزه آن برنامه خاص امنیت ملی، امتیازهایی را که غرب می‌خواهد پای میز مذاکره به آن تقدیم کند. اگر بخواهیم از ادبیات استراتژیک استفاده کنیم، موضوع اینگونه قابل بیان است که آمریکایی‌ها تصور می‌کنند محاسبات نظام تنها وقتی تغییر می‌کند که با بسیج افکار عمومی مواجه شود و افکار عمومی در ایران هم فقط وقتی به میزان کافی بسیج می‌شود که در دوراهی انتخاب میان اقتصاد و امر دیگری قرار بگیرد که ادعا می‌شود با رفاه اقتصادی قابل جمع نیست. سال آینده انتخابات مجلس در ایران پیش روست و کاملاً طبیعی است که فکر کنیم آمریکایی‌ها تلاش خواهند کرد از فرصت این انتخابات استفاده کرده و مردم را رویاروی برنامه منطقه‌ای ایران قرار بدهند تا به این ترتیب، در یک نمایش شرطی‌سازی جدید، این بار نظام ناچار از قربانی کردن برنامه اصلی ژئوپلیتیکی خود شود.

اصلاح‌طلبان و بخش‌هایی از دولت آقای روحانی نیز به انجام این پروژه بی‌میل نیستند، چرا که هم خدمتی به آمریکا کرده‌اند و هم به‌زعم خود این تنها راهی است که به آنها کمک می‌کند در انتخابات، مختصر شانس‌ی پیدا کنند و البته برایشان مهم نیست با این کار بر سر امنیت و منافع بلند مدت این مردم چه بلایی می‌آوردند.

تجربه برجام به آمریکایی‌ها آموخته این روشی بسیار کارآمدتر و موثرتر برای اثرگذاری بر محاسبات امنیت ملی ایران است تا اینکه تلاش کنند این برنامه‌ها را از طریق فشار خارجی مستقیم و رویارویی در محیط‌های عملیاتی، کنترل یا مهار کنند.

■ **فهرست دستاوردها: آمریکان نیروی هوایی ایران در منطقه!**

این موارد بسترها و زمینه‌هایی بود که فضاسازی اخیر علیه برنامه منطقه‌ای ایران بر آن استوار شده است. بدون توجه به این نکات و در نظر داشتن آنها، امکان درک دقیق فضایی که با آن مواجهیم و اهدافی که این پروژه تعقیب می‌کند وجود نخواهد داشت. اکنون با در نظر داشتن این مقدمات، می‌توان به این بحث پرداخت که چه منطق راهبردی‌ای پشت برنامه منطقه‌ای ایران خفته و پاسخ ادعاهاهایی که در صدر این نوشته فهرست شد، چیست.

دشمن تبلیغات درباره بی‌دستآورد بودن برنامه منطقه‌ای ایران را درست از زمانی آغاز کرد که ایران بزرگ‌ترین دستآورد را در برنامه منطقه‌ای‌اش به‌دست آورد، یعنی پاک کردن سرزمین‌های اشغال‌شده عراق و سوریه از داعش، تثبیت اسد در سوریه، شکل‌گیری یک جبهه مقاومتی عمیق در یمن و عاجز شدن سعودی در مقابل آن، تغییر ژئوپلیتیک محیط پیرامونی اسرائیل و به محاصره افتادن آن (در حالی که قرار بود ایران مورد محاصره قرار گیرد)، برنده شدن مقاومت در ۲ انتخابات بزرگ عراق و لبنان، شکست خوردن طرح «عمله‌قرن» به دلیل عدم همراهی تقریباً همه گروه‌های فلسطینی با آن- و مهم‌تر از همه- تصمیم راهبردی آمریکا برای سسبک کردن بار حضور نظامی‌اش در منطقه؛ هم به دلیل بی‌دستآورد و پرهزینه بودن این حضور، و هم از آن رو که لاقلاً ۳ سند راهبردی منتشرشده از سوی دولت آمریکا در ماه‌های گذشته همگی بر این اصل متفقند که تهدید اصلی برای آمریکا تشدید رقابت با قدرت‌های بزرگ بویژه روسیه و چین است و آمریکا چاره‌ای ندارد جز اینکه نیروی نظامی خود را در نقاط اصطکاک با آنها، بویژه شرق آسیا متمرکز کند.

تلاش برای جبران شکست در میدان از طریق عملیات روانی و همراه کردن جریان‌های غریزده و ناآگاه، بازی‌ای است که آمریکایی‌ها بارها در ایران به راه انداخته و از آن بهره برده‌اند. این در حالی است که مقاومت به دلیل کثرت پروژه‌های در دست اقدام و پیچیدگی بیش از حد تحولات منطقه- که بسیاری از آنها در وضعیت فرجامین قرار دارد و فازهای آخر خود را طی می‌کند- فرصت آن را نداشته که درباره دستاوردهای خود با جزئیات و با استفاده از ادبیات راهبردی با مردم خویش سخن بگوید و همین امر نوعی خلأ ادبیات ایجاد کرده که دشمن در تلاش است آن را پر کند.

**ادامه در صفحه ۸**